

التزام به انتخاب غیر مشروط گزینه استقلال یا تمامیت ارضی؟

اشاره :

در ماهها و سالهای اخیر بین روشنفکران بیشتر غیر متشکل و مستقل کُرد، به ویژه در کُردستان عراق، بحث جدیدی پیرامون ضرورت یا عدم ضرورت طرح استقلال چون آماج و استراتژی اصلی کُرد در گرفته که بر پاره‌های دیگر کُردستان نیز بی‌تأثیر نبوده است. این امر حتی در مطبوعات کُردی داخلی ایران نیز با عنایت به تحولات عراق و رفراندومی که در آن خطه برگزار گردید، کم‌وبیش بازتاب یافته است. در خارج از کشور نیز جمع «هاوده‌نگ» که در راه نزدیکی نیروها و شخصیت‌های سیاسی کُردستان ایران فعالیت خود را چندی پیش آغاز نموده است، جلسه‌ای را در ۲۲ آوریل امسال تحت عنوان «کُردستان: فدرالیسم یا استقلال» در شهر کلن - آلمان برگزار نمود که از من نیز بعنوان یک فرد مستقل و کسی که اینجا و آنجا مطالبی را حول فدرالیسم نوشته یا ترجمه نموده، برای شرکت در آن دعوت بعمل آورد.

در آنجا من تلاش نمودم استدلال کنم که «فدرالیسم یا استقلال» علی‌القاعده باید مسأله ثانوی ما باشد. آنچه که باید برای ما اولویت داشته باشد، آن نظام سیاسی - اجتماعی است که ما می‌خواهیم در کُردستان آینده ایجاد نماییم، آنهم صرف نظر از ماندن یا نماندن در آن مجموعه کشوری که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم. به این معنی که از یک طرف باید در ارتباط با خواست استقلال تأکید داشت که ما یک ملتیم، حق و شایستگی این را نیز داریم که از یک قواره سیاسی خاص و مستقل خود برخوردار باشیم، آنهم چه به اعتبار مساحت و جمعیت سرزمینمان و چه به اعتبار اراده سیاسی و مبارزه طولانی ملتمان. اما در همان حال باید تصریح نمود که بهره‌گیری از این حق و دستیابی به دولت ملی را برای پاسخ به یک نیاز و معضل معین و برای نیل به یک نظام سیاسی مشخص به ویژه در کُردستان بر اساس سروری ملی، عدالت، پیشرفت و دموکراسی (تسهیمی و توافقی) می‌خواهیم. لذا هر چند استقلال به خودی خود هدف ما نیست، بلکه وسیله‌ای است برای نیل به این آماها، اما چنانچه ما به این اعتقاد برسیم که این آرزوها در چارچوب مرزهای کنونی دست‌یافتنی نیستند، راهی جز جدایی و تشکیل دولت ملی کُردستان نداریم.

این استراتژی یعنی مطرح و محوری نمودن مضامین و محتوای مطالبات و نه در درجه نخست طرح شعارهای سوءتفاهم‌آور. اندیشه ناظر بر این رویکرد این می‌باشد که ما نباید آماده باشیم زیر چتر یک دولت خودی (کُردی) زندگی کنیم، اما بدون برخورداری از همه پارادایمهای نامبرده. چند پرسش فرضی: آیا ما بیشتر متمایلیم شهروند یک کشور تک‌ملتی چون کشورهای عربی باشیم که در آنها هر چند از ستم ملی خبری نیست، اما به همان اندازه نه از عدالت خبر چندانی است، نه از پیشرفت و نه از دموکراسی، یا تبعه کشوری چند ملیتی چون سوئیس یا بلژیک؟ یقیناً در این حالت یکی از این دو کشور دموکراتیک را برمی‌گزینیم. با همین صراحت هم باید در ارتباط با وضع موجود پرسید که آیا ما حاضریم همچنان در کشوری زندگی کنیم که نظام سیاسی آن بر اساس «یک ملت - یک دولت»، ناسیونالیسم، شووینیسم و تبعیضات متعدد ملی، قومی، فرهنگی، اقتصادی، ... بنا شده باشد؟ مطمئناً پاسخ این سوال هم مثبت نخواهد بود. بنابراین از نظر من نه تن دادن به وضع موجود باید مورد پذیرش باشد، نه خواست استقلال را به خودی خود مردود بدانیم و نه در عین حال آن را درمان همه دردها معرفی نماییم. به عبارتی دیگر: نه وسعت و حاکمیت ملی در کُردستان از نظر من تقدس دارد و تحت هر شرایطی قابل دفاع است و نه تمامیت ارضی و مرزهای جغرافیایی موجود. آنچه برای من سعادت‌آور، مقدس و قابل دفاع است، خاک نیست، بلکه ارزشهای نامبرده فوق است. لذا به اعتقاد من اگر این آماها و آرزوها در یک نظام فدرال قابل دستیابی باشند، ما هیچ ضرورتی به طرح خواست استقلال نداریم. برعکس این استدلال هم صادق است: اگر به این مطالبات برحق نرسیم، ضرورتی به سوگند خوردن به تمامیت ارضی کشور نداریم. بر اساس منشور سازمان ملل، افراد و جوامع تنها در مقابل آن نظامهای دولتی متعهد هستند که در آنها از حقوق و آزادیهای کامل در تمام عرصه‌ها برخوردار باشند. در هر حال من در ارتباط با ایران دستیابی به برابری حقوقی در همه عرصه‌های برشمرده را در یک نظام دموکراتیک و فدرال و سکولار قابل تحقق می‌دانم.

آنچه پیش‌رو دارید، مطلبی است که من آن را برای قرائت در جلسه مذکور آمده نموده بودم، اما بدلیل کمی وقت تنها بخشهایی از آن را بصورت بحث آزاد و دیالوگ طرح نمودم و نسخه‌هایی از شکل مکتوب آن را در اختیار حاضران علاقمند گذاشتم.

عنوان سمینار

عنوان سمینار (فدرالیسم یا استقلال) را اشتباه می‌دانم، چرا که ممکن است این تصور اشتباه را در ذهن تداعی کند که

- (۱) ما تنها این دو راه را داریم؛
- (۲) بین این دو تعارض است و ما ناچاریم این یا آن را برگزینیم؛
- (۳) مشخص است که حیطه عملی کردن استقلال کجاست (گردستان ایران، عراق، ترکیه، سوریه؟)؛
- (۴) میزان عملی شدن این دو یکسان است و تنها مانده که ما از میان اینها یکی را برگزینیم!

من طرح و بررسی عنوان و موضوع کلی تر

«شیوه‌ها و راههای تحقق حق تعیین سرنوشت، مضمون، شرایط و لوازم آن»

را در سمینارهای از این دست اساسی تر و ضروری تر می‌دانم.

«فدرالیسم یا استقلال» - التزام به گزینش غیر مشروط؟

طرح مسئله به این شیوه به اعتقاد من نادرست است، چرا که ماندن یا نماندن در چهارچوب کشورهایی که کُرد در آن زندگی می‌کند، باید مسئله ثانوی ما باشد. به این معنی که نباید راه حل جدایی و تشکیل دولت مستقل کُرد را ترجیح دهیم و به شعار عاجل خود تبدیل نمائیم، در ضمن آنکه باید آن را حق طبیعی خود بدانیم و به هر حال طرح آنرا تحت هر شرایطی و به خودی خود مردود ندانیم. مع الوصف باید بهره گیری از این حق را در دستور خود قرار دهیم، آن هم زمانی که خواستهای ما در چهارچوب یک کشور فدرال و دمکراتیک تحقق نیابند. بنابراین، این مضمون خواستهای ما و نوع ساختار سیاسی مطلوب ما در گُردستان است که باید برای ما اهمیت درجه نخست داشته باشند.

در این راستا باید در دیپلماسی داخلی و خارجی با صراحت تمام تأکید شود که هدف ما گرفتن هیچ امتیازی از یا به نسبت هیچ ملتی نیست، بلکه

۱. رفع ستم ملی و نابرابریهای بیشمار موجود،
 ۲. دستیابی به امکانات و مکانیسمهای پیشرفت همه جانبه گُردستان،
 ۳. برقراری عدالت اجتماعی، فرهنگی، زبانی، جنسی در گُردستان و همچنین
 ۴. تأمین آزادی و دمکراسی
- می‌باشد.

شیوه تحقق خواسته‌های فوق

این مهم از طریق دستیابی به مکانیسمها و اصول ذیل قابل تحقق است:

۱. استقلال عمل داخلی در گُردستان در چهارچوب کشور فدرال ایران،
۲. غیرمیلیتاریزه کردن تمامی آن،
۳. تشکیل و تضمین استقلال قوه سه گانه مقننه، قضائیه، اجرائیه در گُردستان،
۴. ایالتی کردن کامل ارگانهای انتظامی و امنیتی،
۵. برخورداری از منابع مالی کافی با عنایت به الف) درجه عقب ماندگی و ب) نفوس آن،
۶. جدایی کامل دین و ایدئولوژی از دولت و سکولاریزه کردن بافت دولتی، مضامین دروس و نظام آموزشی و حقوق قضایی (کیفری، مدنی، اداری، کاری)،
۷. رسمیت یافتن زبان کُردی در همه عرصه کشور و در اختیار قرار دادن امکانات آموزش زبان مادری کُردی در خارج از گُردستان،

۸. تضمین خودمختاری و فدرالیسم در قانون اساسی،
۹. تضمین سازمانهای بین‌المللی برای مصون ماندن از تهاجم احتمالی دولت مرکزی،
۱۰. مشارکت در کابینه دولتی و ارگانهای فدرال (وزارتخانه‌ها، ادارات فدرال، سفارتخانه‌ها) به نسبت جمعیت،
۱۱. برخورداری از حق وتو در ارگان مشترک ایالتها در سطح فدرال،
۱۲. برخورداری از ارگانهای دولتی سراسری فدرال در منطقه گُردستان،
۱۳. تضمین استقلال و از انحصار دولت در آوردن رسانه‌های همگانی و بازسازی نوین آن بر اساس ایالتها و داده‌های اتنیکی،
۱۴. تضمین برابری زن و مرد، ...

آری، تحقق و تضمین این اصول است که باید برای ما اولویت و ارجحیت داشته باشد، و نه ماندن یا خارج شدن از مجموعه کشوری موجود. به عبارتی دیگر تحقق‌پذیری این اصول از نظر من باید شرط ماندن ما در این کشورها باشد. و اما چنانچه این مطالبات در ایران فردا دستیافتنی نباشند، باید ره جدایی در پیش گرفت، آنهم پس از طی یک پروسه معین.

به منظور تفهیم این رویکرد شاید بهتر باشد که همزیستی و حیات مشترک ملیتها را با همزیستی زوجین و ادامه زندگی مشترک زن و مرد مقایسه کنیم. در اکثر قراردادهای مدرن ازدواج امروزی شرایط ادامه زندگی زناشویی و در عین حال شرایط طلاق برای طرفین قید گردیده است. شعار «فدرالیسم یا استقلال» را چون «ازدواج یا طلاق» می‌دانم: زندگی به ما می‌آموزد که نه تشکیل زندگی مشترک و یا ادامه آن بدون قول و قرار و شرایط لازم ممکن است و نه جدایی. به عبارتی دیگر نه نفس ادامه همزیستی به خودی خود درست است و نه پایان دادن به آن. در شرایطی این صحیح است و در شرایطی دیگر آن.

لذا پاسخ قطعی به سوال اساسی «فدرالیسم یا استقلال؟» منوط به پاسخ به پرسشهای ذیل است:

۱. تا چه اندازه در نظام سیاسی آینده ستم ملی رفع خواهد گردید؟
 ۲. تا چه اندازه خواهیم توانست در مورد سرنوشت سیاسی خودمان در گُردستان تصمیم بگیریم و نظام سیاسی گُردستان را خود سازماندهی و ساماندهی کنیم؟
 ۳. تا چه اندازه در تصمیم‌گیریهای دولت مرکزی و به ویژه در قانونگذاری مجلس فدرال سهم خواهیم بود؟
 ۴. چه حق و تویی خواهیم داشت؟
 ۵. از چه امکانات مالی برخوردار خواهیم بود؟
 ۶. چه ارگانی، با چه بافت و مکانیسمی، در مورد اختلافات دولت فدرال و دولتهای ایالتی داوری خواهد کرد؟
 ۷. ارتش و نیروهای امنیتی چه نقشی خواهند داشت (در چنین حالتی طرفدار این هستم که برای انحلال کامل ارتش فعالیت کنیم و در مقابل از برخورداری از نیروهای منظم پیشمرگ صرف‌نظر کنیم)؟
- پاسخ مقتضی به پرسش «فدرالیسم یا استقلال» را دست آخر خود مردم پس از ارزیابی پارادایمهای فوق در یک رفراندوم خواهند داد.

اما تا آن زمان چه باید کرد؟

وظیفه اصلی پیشروان جامعه تا آن هنگام، از نظر من، تلاش در راه دستیابی به اهداف مرحله‌ای ذیل می‌باشد:

۱. تثویز کردن جنبش ملی گُرد و مدون کردن استراتژی آن (هویت ملی، ملت، ستم ملی، شعور و آگاهی و اراده ملی، ...)
۲. پیشبرد و تکامل پروسه ملت‌سازی گُرد بر اساس اصول دمکراتیک و ترقیخواهانه و در درجه اول رو به داخل، کمتر رو به خارج از گُردستان (چرا که گُرد هیچگاه موجودیت خود را در ضدیت و نابودی دیگران تعریف نکرده و نخواهد کرد)؛
۳. تدوین پلاتفرم سیاسی - ملی گُرد، شامل خواستها و اهداف و مصالح کوتاه مدت و دراز مدت آن بر اساس داده‌ها و نتایج بدست آمده از پژوهشهای زیربنایی و تئوریک و شرایط خاص گُردستان و مؤلفه‌های رفع ستم ملی و برقراری یک نظام دمکراتیک، قانونمدار و مبتنی بر عدالت اجتماعی؛
۴. تعیین شعارهای روز بر اساس این برنامه؛
۵. تشکیل یک ائتلاف گُردستانی برای دنبال کردن و عملی ساختن این اصول و شعارها؛

۶. تشکیل ائتلاف در سطح کشوری در چهارچوب مصالح، اهداف و خواستهای گُرد («جبهه دموکراتیک و فدراتیو ایران»).
- ۷.

آری، در یک کلام، هم عَلم کردن شعار و خواست استقلال را اشتباه می‌دانم و هم پذیرش پیش‌شرط «تمامیت ارضی کشور» را. هیچکدام از اینها نباید تقدسی در بین ما داشته باشند. این امر خارج از صداقت کلام و صراحت لهجه ما به چندین دلیل ضرورت دارد.

الف) دلایل عدم پذیرش بی قید و شرط «تمامیت ارضی»:

- (۱) از ابتدا زیر هیچ چک سفید و تعهد الزام‌آوری را امضاء ننموده‌ایم که بعداً متهم به زیر پا گذاشتن آن بشویم؛
- (۲) طرف مقابل ما، حتی و یا شاید به ویژه آن بخش که گرایش‌های ناسیونالیستی دارد، برای جلوگیری از دنبال کردن خواست استقلال توسط ما بیشترین عقب‌نشینی‌ها را در مقابل خواستهای ما خواهد نمود؛
- (۳) تأکیدی دوباره به قائم به ذات بودن ما، شعور و آگاهی جمعی و ملی ما و خط بطلانی بر این رویه و منش تاکنونی خواهد بود که آنها اصلند و ما فرع. اکنون دیگر آنها هستند که در حالت تدافعی قرار خواهند گرفت و باید برای ما ثابت کنند که برتری طلب و ناسیونالیست و شوونیست نیستند و برای دیگر ملیتها همان حقوق شهروندی و ملی را قائل هستند که برای خود قائلند.
- (۴) ما باید تأکید کنیم که اگر به خواسته‌هایمان در ایران دموکراتیک، فدرال، سکولار و قانونمدار و عدالتخواه نرسیم، دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم. لذا در این حالت ابایی از مبارزه برای استقلال نداریم. با این استراتژی «اتهام» تجزیه‌طلبی را به یک «حق ملی» و بدین ترتیب آن را به ضد خود تبدیل می‌کنیم.

ب) دلایل عدم طرح خواست استقلال گُردستان به مثابه تنها راه رهایی:

- دشوارتر و پرهزینه‌تر بودن تحقق استقلال به نسبت فدرالیسم: این دشواریها هم منشأ داخلی دارند و هم خارجی، چرا که:
- اولاً پیش شرط تشکیل دولت ملی در شرایط امروز قبل از هر چیز وجود یک کیان و آگاهی ملی ژرف به مثابه منبع و تکیه‌گاه آن دولت می‌باشد. این کیان و شعور ملی را من در گُردستان می‌بینم، اما آنرا نه از لحاظ کیفی و ژرفش آن و نه از لحاظ کمی و وسعت آن برای تشکیل یک دولت ملی و حتی طرح شعار آن کافی نمی‌دانم.
- دوماً مخصوصاً مشکلات دولت اقلیمی گُردستان عراق باید برایمان اثبات نموده باشد که هر دولتی به حداقلی از منابع مالی نیازمند است که اساسی‌ترین مایحتاج عمومی مردم را تأمین نماید. این ننگ نیست اقرار کنیم که شرایط معیشتی مردم گُردستان عراق (برق، آب آشامیدنی، فاضلاب، تورم، وضعیت آموزشی و غیره) پس از بیش از یک دهه و نیم حاکمیت نیروهای سیاسی گُرد اسفناکتر از زمان صدام دیکتاتور می‌باشد. این امر قبل از اینکه گناه پیشروان سیاسی گُرد باشد، ریشه در نبود منابع مالی کافی دارد. صراحتاً بگویم که من معتقد نیستم که گُردستان ایران، ترکیه، سوریه و حتی عراق در عرض ۵۰ سال آینده شرایط استقلال مالی خود را داشته باشد. بدین ترتیب ما در صورت تحقق دولت ملی در همین امروز، آنها را از پیشرفت و سعادت و عدالت در پنج دهه آینده محروم ساخته‌ایم. و این نمی‌تواند آرزو و آماج ما بوده باشد.
- سوماً تحقق امر استقلال گُردستان یا به سبب پذیرش آن از طرف مقابل ممکن است و یا به سبب سنگینی آرایش نیروها به سود ما. درحالیکه هیچکدام از این دو شرط در حال حاضر مهیا نیست. حتی در صورت ضعف دولت مرکزی،

دولت‌های فاشیستی منطقه به ویژه ترکیه و ملیت‌های دوروبر ما به هر وسیله‌ای که شده از این امر جلوگیری بعمل می‌آورند.

چهارماً شرایط بین‌المللی نیز به سود ما نیست.

لذا هیچ روزنه‌ای برای تحقق آن در شرایط فعلی وجود ندارد. و همه اینها یعنی غیرعملی بودن آن در شرایط امروز گُردستان، منطقه و جهان. و چنانچه بر این امر واقفیم، چه ضرورتی برای طرح آن وجود دارد. سیاسیون ما باید برای نسل امروزی سیاست ورزی کنند و نه برای نسل‌های آینده.

یادآوری این واقعیت بدیهی شاید چندان ضروری نباشد که سیاست هنر طرح ایده‌آلترین آرزوها نیست، بلکه هنر بهره‌گیری از امکانات موجود در راستای حرکت به سوی ایده‌آلها و آماج‌های بزرگ است، حتی اگر این امکانات اندک باشند و گام‌ها آهسته. لذا هنر واقعی سیاستمداران رساندن مردم بر سر مقصود با کمترین هزینه جانی و مالی ممکن است.

(۱) امکان رفع ستم ملی در فدرالیسم: دسته‌ای از صاحب‌نظران طرح خواست استقلال را به این امر برمی‌گردانند که به گمان آنها رفع ستم ملی در فدرالیسم ممکن نیست. به اعتقاد من، این برداشت اشتباه است. هیچکدام از ملیت‌های داخل سویس، اسپانیا و کانادا تحت ستم ملی قرار نمی‌گیرند. اگر در کانادا یا اسپانیا با این وجود نیروهای سیاسی وجود دارند که خواهان استقلال هستند، الزاماً این امر نباید ارتباطی به ستم ملی داشته باشد. اگر دو یا چند ملیت نخواهند در چهارچوب یک نظام سیاسی واحد زندگی کنند، الزاماً نشانه این نیست که یکی یا بخشی از آنها سرکوب شده‌اند. اتفاقاً برعکس، ممکن است اتفاق بیفتاد که ملیتی به دلیل اینکه وضعیت اقتصادی و مالی بهتری دارد و نخواهد ملیت دیگری را از آن بهرمنند سازد (اسپانیا)، و یا تمایزات اتمیکی و مذهبی آنها چنان عمیق باشند که همزیستی صلح‌آمیز آنها دشوار گردد (ایرلند)، آنها بخواهند از هم جدا شوند. در این بخش شاید لازم باشد تعریفی از ستم ملی ارائه کنیم و نشان دهیم که از نظر ما مؤلفه‌ها و نشانه‌ها و نمودهای ستم ملی کدامند. آیا اگر مردم ما در یک انتخابات کاملاً آزاد و دمکراتیک رأی موافق به قراردادی بدهند که نیروهای پیشرو ملت‌مان با نمایندگان سیاسی ملیت‌های دیگر بسته‌اند، باز مورد ستم و سرکوب ملی قرار گرفته‌ایم؟ آیا این همان حق تعیین سرنوشتی که مردم ما برای آن مبارزه کرده است نیست؟

(۲) مفید نبودن الزامی استقلال و دولت ملی: به تجربه دولتهای ملی امروز توجه کنیم. حتی نیرومندترین آنها در جهان گلوبالیزه و به هم پیوسته و تک اقتصادی قدرت رویارویی با مسائل بزرگ جهان را ندارند، لذا متحد می‌شوند، از ناسیونالیسم روزبروز بیشتر دوری می‌جویند، مرزها را بین خود برمی‌دارند، بازار مشترک ایجاد می‌کنند، نظام حقوقی و سیاسی مشترک ایجاد می‌کنند، ارتش مشترک تشکیل می‌دهند، یک سیاست خارجی مشترک را دنبال می‌کنند، ارگانهای قانونگذاری و قضایی مشترک بوجود می‌آورند،...، آنهم بعد از این همه جنگ و ستیز با هم. آیا ما باید به هر قیمتی، خارج از عملی بودن یا نبودن آن، تجربه تشکیل دولت ملی را کسب کنیم، تا بعد به این نتیجه برسیم که درست‌تر آن است که در هم جذب و ادغام شویم و اتحادیه یا کنفدراسیون ملتهای آسیا را بوجود آوریم؟ آیا تحقق این حق از هم اکنون و از سکوی فدرالیسم میسرتر و کم‌هزینه‌تر نیست؟

(۳) قابل قبول‌تر بودن خواست فدرالیسم به نسبت استقلال دولتی، آنهم هم در سطح داخلی و هم در عرصه بین‌المللی؛ خواست فدرالیسم جبهه ما را به نسبت استقلال نیرومندتر خواهد نمود، جبهه ارتجاع را به انشقاق خواهد کشاند، ملیت‌های دیگری را هم در تعارض با حاکمیت مرکزی به میدان خواهد آورد،...

(۴) سهل‌تر بودن پیگیری خواست استقلال از سکوی فدرالیسم (در صورت عدم تحقق خواستهای فوق): به دلیل مشخص‌تر شدن مرزها، تضعیف دولت مرکزی به نسبت قبل، وجود ساختارهای دولتی گُردستانی، شکل‌گیری افکار عمومی گُردستانی، وجود امکان و وسایل دنبال کردن امر ملت‌سازی، پرورده شدن کادر دولتی داخلی، کسب تجربه احزاب سیاسی و نخبگان جامعه، وجود امکان تلاش برای جلب افکار عمومی خارجی، بهره‌گیری از امکانات مالی دولت فدرال برای بازسازی گُردستان، ...